

الیور استون از سیاست، آمریکا و سینما می گوید

سیاستمدار نیستم
فیلمسازم...

امین فرج پور | یاد می آید زمانی منتقدی نامدار درباره الیور استون گفته بود، او سازنده دو تا از بهترین و دو تا از بدترین فیلم‌های تاریخ سینماست و این یعنی که استون از جسورترین آدم‌های این دنیاست. این فیلمساز جسور اما فقط بیشتر از دو فیلم درجه یک در کارنامه‌اش دارد. کافی است در باره جوخه، وال استریٹ، متولد چهارم جولای، قاتلین بالفطر، نیکسون و جی اف کی فکر کنید تا برایتان ثابت شود او بسیار بیشتر از دو فیلم ماندگار در تاریخ سینما دارد...

در یکی از بهترین صحنه‌های فیلم‌های الیور استون، دانالد ساترلند در یک مونولوگ نفسگیر ۱۰ دقیقه‌ای به بیانانه ترور جان اف کندی ۵۰ سال تاریخ مریالیستی آمریکا را تحلیل می‌کند. ظاهراً خود استون نیز با کاراکتر او موافق است؛ چرا که عقیده دارد «ترور کندی اتفاقی است که می‌تواند برای تحلیل کل تاریخ این کشور کافی باشد. این که ترور چرا و چگونه به وقوع پیوست، جزافکار عمومی برای کس دیگری اهمیت ندارد. اسوالد، رونی، کوبا، مافیاهو هر چیز دیگری که دولت‌مدان می‌گویند، فقط بخشی از بازی قایم‌وشک هستند. اینها فقط برای این مطرح می‌شوند تا حواس ملت از سؤال مهم برت شده و کسی نپرسد چرا کندی کشته شد و چه کسی از ترور او سود برد یا چه قدرتی توانست روی اتفاق به این بزرگی سرپوش بگذارد؟ این پرده‌پوشی را در تمام اتفاقات این کشور از جمله ویتنام، عراق، یازده سپتامبر و... می‌بینیم...»

پرشرگی و ویژگی مهم آثار الیور استون است. بیشتر کاراکترهای به یادماندنی فیلم‌های او پرسش‌های فراوانی مطرح می‌کنند که پاسخ آنها می‌تواند به تحلیل دنیای امروز بینجامد. آنها برای پرسش‌هایشان می‌جنگند. از اسکندر تا ریچارد نیکسون، از گوردون گگوی وال استریٹ تا جیم کرسون همه و همه برای رسیدن به چیزی می‌جنگند. استون همیشه عاشق جنگاوران، خلاقان والبتنه‌منتقدان و پرسشگران بوده است... در گفت‌وگویی که می‌خوانید الیور استون که به خاطر مواضع عریان وی برده‌اش معروف است، درباره فوتبال، آمریکا والبتنه‌جست‌وجوی همیشگی حقیقت‌صحبت کرده است...

الیور استون و سیاست و کوری تمدنی آمریکا

الیور استون و سیاست و کوری تمدنی آمریکا

رابطه تو با هالیوود چگونه است؟ گفتنش سخت است. تنها خانه‌ای که من داشته‌ام کمپانی برادران وارنر بوده. در دهه ۹۰ من چهار فیلم برای برادران وارنر ساختم. قاتلین بالفطر، جی اف کی، مهبست و زمین و هر یکشنبه معنی. با تغییر مدیریت و رفتن تری سمل اما همه چیز تمام شد.

نیکسون چه؟

جای دیگری ساختنش. در کل من خانه مشخصی در هالیوود نداشتم و ندارم. یک فیلم این‌جا ساخته‌ام، یکی آن‌جا. البته همیشه دنبال یک رابطه دایمی با یک کمپانی بوده‌ام و هیچ‌گاه هم به این خواسته نرسیده‌ام. مثل رابطه برادران وارنر با کلینت ایستود که از محافظت می‌کند. البته اسکندر را بخش کردند، اما زجرم دادند. آن هورن از فیلم‌های درجه ۲ معتبر بود.

سودآورترین دی‌وی‌وی آن کمپانی بوده...

دقیق نمی‌دانم اما می‌دانم که خوب فروخته.

البته دو نسخه ویدیویی از این فیلم هست. یکی از سال ۲۰۰۷ و دیگری را در سال ۲۰۱۴ زنده تدوین کردم و این نسخه جدید که به تدوین اصلی کارگران معروف‌شده بهترین نسخه این فیلم است. من این نسخه اکران‌شده در سینماها ناراضی بودم. با عجله تدوین‌شده بود. می‌توانم بگویم اشتباه من بود که کارکردن با شتاب را پذیرفتم. باید می‌جنگیدم که این کار را نکرده‌م.

در نگاه به کارنامه‌ات پیداست همیشه خواسته‌های بدانی تاریخ چگونه به ما گفته شده و ما چگونه از تاریخ سردر آورده‌ایم. این را در اسکندر به وضوح می‌شود دید...

درست است. درباره فیلم اسکندر باید بگویم تاریخ و البته رابطه بطلمیوس با او بخش مهمی از انگیزه من برای ساخت این فیلم بود. انگار صفحات مربوط به رابطه بطلمیوس با اسکندر را از کتاب‌های تاریخ حذف کرده‌اند. او نزدیک‌ترین آدم به اسکندر بود، حتی زندگی اسکندر را نیز درست پس از مرگش بطلمیوس نوشته است. این داستان‌ها البته در گذر زمان رنگ افسانه و اسطوره گرفته‌اند که گریزناپذیر است. به‌رحال آدمی در حد و اندازه اسکندر آن‌قدر نزدیک ساخت اسطوره هست که داستان‌ش نیز رنگ اساطیری داشته باشد...

با توجه به احاطه فراوان تو به تاریخ، مشتاقم بدانم خودت را سینماگر می‌دانی، تاریخ‌نگار یا چیزی میان این دو؟

قطعا چیزی بین این دو نیستم. من عاشق تاریخم. با این‌که به‌طور رسمی در رشته تاریخ تحصیل کرده‌ام اما می‌توان گفت از ۲۰۰۸ به این سو به مدت پنج‌سال برای ساخت مجموعه داستان‌های ناگفته آمریکا دوباره وارد کالج تاریخ شدم. پیت کازنیک، نویسنده همکار من در داستان‌های ناگفته آمریکا که ۳۵ سال است در دانشگاه تاریخ تدریس می‌کند، باعث شد با کتاب‌های زیادی آشنا شوم. آن زمان بود که متوجه آن واقعیت تکان‌دهنده شدم که پاسخی به پرسش‌های افسردگی که تاریخ را به شکل رسمی و دیکته‌شده نمی‌خواهند، وجود ندارد. در واقع نه‌تنها پاسخی نمی‌دهند، بلکه کاری مثل داستان‌های ناگفته آمریکا را که ما ساختیم اساسا نادیده گرفته و انکار می‌کنند. ممکن است فکر کنید تاریخی که ما ارائه دادیم و چنین با بی‌مهر رویه‌رو شد، به دلیل چرت‌وپرت بودنش است که جدی گرفته نشد. اما این گونه نیست. کار من و پیترا تاریخدانان سرشناس تأیید کردند. اما رسانه‌های تثبیت‌شده که آشکارا دست راستی هستند، اصلا اشاره‌ای به چنین مجموعه‌ای نکردند. این را فقط می‌توان یک نوع کوری باورکردنی دانست که در کشوری که ادعای فرهیختگی دارد رخ داده است...

این کوری تمدنی است و کسانی از کوری و

جهل مردم سود می‌برند؟

داستان‌های ناگفته آمریکا جواب این سؤال را

می‌دهد. در کل به قشر پرشرگر نگاه نکنید، کسانی مثل نویسندگان مجله تایم اینچور فکر نمی‌کنند.

آنها نمی‌توانند ترجمه و تحلیل دیگری از مثلا جنگ دوم جهانی را بپذیرند. اما ما می‌دانیم که جنگ دوم پایه سیاست‌های جدید جهانی بوده است. از ۱۸۹۰ به بعد آمریکا همواره سلطه‌جو بوده.

جنگ فیلیپین، کوبا، هائیتی، ویتنام و آمریکای لاتین چند مثال کوچکند. وودرو ویلسون با گفتن «دنیا باید برای دموکراسی ایمن شود» تغییرات جهان را تسریع کرد و البته نتوانست به هدفش برسد. روزولت نیز یکی از بزرگترین رهبران دنیا بود که بیشترین تلاش را در این‌جا به عمل آورد. او سعی کرد با توافقی سه‌جانبه با استالین و چرچیل روش جدیدی برای اداره دنیا پیشنهاد دهد. می‌توانم بگویم اگر روزولت از ۴۵ سال دنیا نمی‌فهمد، می‌توانم بگویم که معاصر یکساز متفاوت با شکل فعلی نوشته شود. اما جان‌شینش ترومن او قدر کوه‌تفکر بود که امکان موجود را نمی‌فهمید.

روزولت دنیا را به‌مثابه یک پیکره واحد می‌دید با محوریت سازمان ملل و می‌توانم بگویم اگر او زنده می‌ماند دنیا هرگز این جنگ‌های اخیر را نمی‌دید. او همانقدر که با روس‌های کمونیست مخالف بود، با امپراتوری بریتانیا نیز مشکل داشت. از لحظه‌ای که روزولت مرد، آمریکا شروع کرد به نفع‌نازی‌ها کار کردن. کمک به فرار شماری از نازی‌ها به آمریکای جنوبی از جمله این اشتباهات است. یک نکته دیگر نیز هست، در جنگ دوم می‌بینید که روس‌ها دارند از خودشان دفاع می‌کنند، در نهایت هم وقتی ماشین جنگی آلمان از کار می‌افتد، چرچیل می‌گوید برنده واقعی جنگ، روس‌ها هستند. اما ما چه؟ آمریکا برای چه جنگید و کشته داد؟ دلیل منطقی برای این موضوع وجود ندارد.

این درست است که بیشتر سربازان شوروی در استالینگراد کشته شدند؟

حداقل ۵۰۰ هزار نفر در آن نبرد کشته شدند. بیشتر از کل کشته‌های آمریکا در کل جنگ. مردم آمریکا با دانستن این نکته به استالین علاقه‌مند شدند و عکس او را به‌عنوان قهرمان روی جلد مجله

استون و فوتبال و تمام آن مالکان لعنتی...

شنیده‌ایم طرفدار پروپاقرص فوتبال هستی...

خب، من فیلم هر یکشنبه معین را ساختم که تماماً درباره فوتبال است...

خیلی‌ها این فیلم را بهترین فیلم فوتبالی تاریخ سینما می‌دانند... خب خیلی ممنون. اما باید بگویم ما کمترین همکاری از آن پیش‌رفرها ندیدیم. منظورم به قدراسیون فوتبال است زیرا تا جایی که توانست پدرمان را در آورد. به تمام تیم‌ها و بازیکنان گفتند بسا ما همکاری نکنند. به این دلیل من از لیگ فوتبال آمریکا متفرم. پول، لیگ را فاسد کرده. مالکان تیم‌ها بسیار پولدارند و این باعث شده یک انحصار تمام و کمال ایجاد شود.

بگذار از این‌جا شروع کنیم، فدراسیون فوتبال آمریکا نمی‌تواند نمونه‌ای روشن‌تر از اقتصاد آمریکا باشد؟ وقتی می‌بینیم که برخلاف چند ستاره مددو بیشتر بازیکنان وضع زندگی اسفباری دارند و در عوض مالکان تیم‌ها روزبه‌روز ثروتمندتر می‌شوند، به‌نظر نمی‌رسد یک جای کار می‌لنگد؟

من روزهایی را که محبت از آغاز لیگ جدید بود یاد هست. مالکان تیم‌ها آدم‌های درست و حسابی تری بودند. کسی مثل ادی دی بارتولو، مالک سانفرانسیسکو آن‌قدر تیم و بازیکنانش را دوست داشت که پول فراوانی به تیم تزریق کرد تا بازیکنان حس کنند یکی هوای آنها را دارد. این مثل همان اتفاقی است که در سیستم استودیویی هالیوود افتاد. آن زمان یکی مثل استیور راس در کمپانی برادران وارنر بود که عاشق استعدادها بود و با بستن بهترین قراردادها کاری می‌کرد افراد احساس راحتی کنند.

لایف آوردند.

تگفتی سود اصلی را چه کسی می‌برد...

سود به کسانی می‌رسد که امروزه با چیزی به نام انتخابات زندگی‌های ما را کنترل می‌کنند.

در حالی که گزینه چندان برای انتخاب در اختیار مردم نیست. خود دموکرات‌ها و جمهورخواهان نیز اختیار چندان ندارند. کارها باید مطابق یک برنامه کلی پیش برود. دلیل جنگ‌های تکراری آمریکا همین بی‌اختیاری عمومی است. ما همگی تماشاگران این بازی هستیم. موسویچ این ماشین دست کسانی دیگر است که یکی را می‌توان

وال استریٹ خواند. فکر می‌کنید چرا وال استریٹ کلینتون را ترجیح می‌دهد؟ جواب واضح است. او مدت‌ها وزیر امور خارجه بوده و با مناسبات آشناست. از نظر شخصیتی هم مثل کاندیدای دیگر آشناتر نیست که حمایت از او هزینه داشته باشد. آنها می‌دانند هیلاری کاری که آنها می‌خواهند انجام خواهد داد. مهم‌ترین چیزی هم که می‌خواهند این است که خودشان سالم و ایمن باشند.

جمله‌ای در فیلم استون نوشته‌اید با این مضمون که «هر اتفاقی که می‌افتد به نفع صنایع نظامی است»...

خیلی این جمله را دوست دارم. هیچ بحثی هم در آن نیست. تمام بحث جمهورخواهان این است که ما به‌عنوان قوی‌ترین امپراتوری تاریخ باید قدرتمندتر شویم. در سوی دیگر نیز کلینتون ایستاده که در تمام جنگ‌های سالیان اخیر از مبارزان بلگراد تا جنگ عراق حضور پررنگ داشته و یکی از مسئولان تمام خون‌های ریخته‌شده است. او اشتباهات زیادی هم داشته که شادی‌اش از سقوط لیبی یکی از بزرگترین‌شان بود. دولت‌های سکولار لیبی و سوریه با جایگزین‌هایشان قابل‌قیاس نیستند. همین که روبرت کاگان، تاریخدان نئوکان

می‌گوید رئیس‌جمهوری بهتر از هیلاری کلینتون در اجرای سیاست خارجی نئوکان‌ها پیدا نخواهد شد، تکلیف همه را در برارده او روشن می‌کند.

ظاهراً وقتش رسیده آستین‌ها باز زده و وارد میدان سیاست شوید...

من سیاستمدار نیستم. فیلمسازم. قدرت

من در قهه‌گویی است؛ در این که داستان را جوری روایت کنم که جذاب باشد. داستان‌های ناگفته

آمریکا برای من چالش بزرگی بود. استون نیز. این دو کار عکس‌الععمل من به اتفاقات دنیا بودند...

در فیلم استونون یک لحظه الیور استونی هست که می‌گوید نیم‌قرن گذشته امپراتوری آمریکا را در خون و پول و نفت خاورمیانه می‌توان خلاصه کرد و آینده این امپراتوری را

مجازی، یعنی این روزها مجموعه‌های صنایع نظامی نبرد جدیدی را انتظار می‌کشند؟

انتظار نمی‌کنند، بلکه این نبرد شروع شده است. جنگ سایبری امروز، این نبرد را شکل خواهد داد.

با این اوصاف جنگ‌های بعدی نبردهای فراملی خواهند بود...

تقسیم دنیا به دو جبهه آمریکا و شریک بنیان قسری آمریکا نیست. این دو در تقسیم‌بندی روسیه نخستین تهدیدکننده آمریکا است، ایران و چین دوم و سوم و تروریست‌ها نیز از پایین‌ها هستند. نکته بازیه این است که آمریکا هنوز روسیه را تهدید می‌داند، درحالی‌که سیاست‌های آنها در احترام به حقوق کشورهای ایجاد آرامش در خاورمیانه درست‌تر و منطقی‌تر از آمریکا

بوده است. اما ما در صربستان، یوگسلاوی قدیم، آفریقا، عراق، لیبی و الان هم در سوریه به‌خلاف خواسته‌های مردم آن‌جا عمل کرده‌ایم. می‌شود گفت کندی آخرین امید آمریکا برای ایستادن

مقابل عناصر نظامی گری در آمریکا بود. الان هم کاش برنی سندرز می‌توانست رئیس‌جمهوری شود، نه هیلاری یا آن ترامپ دیوانه. این‌که برنی سندرز ظاهراً به سیاست خارجی فکر هم نکرده بود، شاید می‌توانست به انزوای آمریکا انجامد و نفع دنیا و البته خود آمریکا باشد.

پس طرفدار انزوای آمریکا هستی؟

البته. اگر آمریکا تحت‌تأثیر محافظه‌کاران و وال استریٹ‌ها این همه جنگ به‌وجود نمی‌آورد، دنیا شکل دیگری می‌گرفت. وال استریٹ‌ها از روزولت متفر بودند. پدر من نیز یکی از آنها بود. در سال ۱۹۴۶ ترس از بازگشت دوران رکود، وال استریٹ‌ها را وادار به تلاش برای لغزای قوانین تصویب‌شده توسط روزولت کرد. آیزنهاور در نهایت تمام برنامه روزولت را مسکوت گذاشت تا این‌که نوبت ریگان رسید که توانست کار آیزنهاور را تکمیل کند. بوش

جنگ، کنراد، همینگوی. من آن زمان را در ۱۹ سالگی‌ام نوشتم، زمانی که از ویتنام برگشته بودم و می‌خواستم به ارتش رفته و دوباره به ویتنام بروم. درواقع پیش از این‌که جنگ واقعی را تجربه بروم، آن زمان را نوشته بودم. بعدها البته بخش‌هایی از آن موقع نگارش سناریوی جوخه به دردم خورد.

اگر جنگ در فیلم جوخه را با جنگ در رؤیای شبانه یک کودک مقایسه کنید، متوجه خواهید شد که واقعیت جنگ در این دو کار بسیار با هم تفاوت دارد. نگاهم در رمان، نگاه یک جوان رمانتیک است که تازه وارد مناسبات این جهان شده...

پس می‌خواستی نویسنده شوی؟

در ۱۹ سالگی بله. می‌خواستم نورمن میلر یا جیمز جویس شوم. اما همان روزها که تازه رمانم چاپ شده بود، متوجه شدم نمی‌شود با نویسندگی روزگار گذرانم.

هنوز هم نمی‌شود...

و البته همان زمان بود که رفتم ویتنام و آن‌جا فهمیدم در آن شرایط عکاسی تنها راه برقراری ارتباط است. این باعث شد بعد از جنگ بروم مدرسه فیلمسازی. من همیشه نوشتن را دوست داشتم اما هیچ‌وقت این میل را نداشتم‌ام که یک رمان دیگر بنویسم. فیلمسازی در این وسط یک راه میانه بود. فکر می‌کردم نگاه خوبی دارم اما نمی‌توانم فیلم‌های بزرگ بسازم. من تجربه سه‌ساله نادیده گرفته شدن و احساس پس زده شدن را دارم. تقریباً همه ساله یک یا دو فیلمنامه می‌نوشت‌ام اما در پایان می‌دیدم این یکی هم به نتیجه نرسید. بارها دلم شکست. برم از تجربه شکست و پیش از هر موفقیتی حداقل سه شکست بزرگ را تجربه کرده‌ام. من صدها فیلمنامه رده‌ده در اتاق کارم دارم.

تا این‌که در سال ۱۹۷۸ قطار سریع‌السیر نیمه‌شب را نوشتی و اسکار بردی...

و بعد برنده اسکار شدم (می‌خواند). سال ۱۹۸۳ وقتی داشتم صورت زخمی را می‌نوشت‌م، فکر می‌کنم گران‌ترین سناریست شهر بودم. رکورد دستمزد را داشتم. موفق و پرفرمدار بودم اما



نمی‌خواست‌م آن‌جا بمانم. می‌خواست‌م سالوادور را بسازم.

حسن نمی‌کنی بجزگروهایی منتقدان روی تو زوم کرده‌اند؟

من همیشه بحث‌انگیز و تحریک‌کننده بوده‌ام. نه دلیلش را می‌دانم و نه این‌که کاری از من برای اجتناب باعث شد پرونده‌های زیادی دوباره گشوده شوند و از این قضیه برمی‌آید. همیشه کاری را انجام دادم که فکر کرده‌ام درست است. این ذات من است. البته به این معنا نیست که حق با من است اما این حق را دارم که سسوالاتم را مطرح کنم. در ضمن هیچ‌گاه هم برای پول فیلم ساختم.

وقتی جی‌اف‌کی بیرون آمد، موفقیت و فراگیری عجیب‌وغریبی به دست آورد. آیا این‌که رابزرگ‌ترین موفقیت کارنامه‌ات می‌دانی؟

از نظر افزایش آگاهی‌های اجتماعی، بله. آن فیلم باعث شد پرونده‌های زیادی دوباره گشوده شوند و اطلاعات فراوانی رو شود. همچنان هم این موضوع ادامه دارد و در سالیان اخیر کتاب‌های تاریخی زیادی دیده‌ام که به‌عنوان منبع تحقیق به این فیلم اشاره کرده‌اند.

در جای استون را کسی نامیده‌ای که فارغ از موضوع پرونده‌هایی که افشا کرده، دست‌های افراد زیادی را زور کرده است...

جیمز وولسی که در دوره کلینتون رئیس سیا بود، گفته که استون نه‌تنها باید اعدام شود، بلکه اعدام او باید به شیوه دارون باشد. هیلاری کلینتون نیز او را سزاوار سخت‌ترین مجازات‌ها دانسته. اینها مثلاً دموکرات‌های ما هستند...

دوست داری فیلمت چه دستاوردی به ارغمان آورد؟

این که دولت‌مدان بفهمند کنترل همه چیز بری‌فایده است. آمریکا این‌روزها خود را در یوروکراسی و پول غرق کرده. امنیت، مسأله اصلی این‌روزهاست. اما یک‌سری اصول حیاتی هستند. به هر بهانه‌ای حتی موضوع مهمی چون امنیت نیز نباید نامه‌های مردم را خواند، در خانه‌هایشان شنود گذاشت، ایمیل‌هایشان را نظارت کرد، تلفن‌هایشان را کنترل کرد...

بعضی فیلم‌ها خلاف نیات سازندگان‌شان عمل می‌کنند. پدرخوانده بعد از مدتی بدل زخمی را گنگسترها الهام‌بخش می‌دانند یا وال استریٹ تو کاتالوگ حرص و آز لقب می‌گیرد...

قطعا. وقتی وال استریٹ ۲ را می‌ساختم، بسیاری از کارگران بورس می‌گفتند که با دیدن وال استریٹ به کار در این عرصه علاقه‌مند شده‌اند. سینما اعتقادآور است. مردم با دیدن یک نوع رفتار از آن تکرار می‌کنند. این البته نکته خطرناکی است. این‌که نیکسون تحت‌تأثیر فیلم پاتن بوده، نیاز به گفتن ندارد. این که جورج بوش تحت‌تأثیر فیلم

سقوط بلک‌هاوک بوده، واضح است. برل هاربر نمونه دیگری است. بعد از جی‌اف‌کی بود که سیا تصمیم گرفت حضورش را در هالیوود بیشتر کند و از این طریق تأثیر فراوانی بر سینما و تلویزیون گذاشت. هوم‌لند و ۲۴ ای‌با باعث و بانی دیگری جز سیا دارند؟

تو فیلم‌هایی داری که می‌توان آنها را توهمزها خواند. آیا واقعا مواد مخدر و عرفان دانسته‌اند یا دارند؟

سال‌های سال. از آنها نیستم که هزاران بار اسید زده باشم اما در جوانی مواد زیادی را امتحان کرده‌ام.

آدم جست‌وجوگری بودی؟

ز یاد دهه‌های ۶۰ و ۷۰ رسم روزگار چنان بود. من هم جدا از دیگر جوانان نبودم. می‌خواست‌م هر چیزی را خودم کشف کنم. من کشورهای زیادی و خیلی چیزها را دیده‌ام و با این‌که بیش از نیمی از آنها از یادم رفته اما نیم دیگرش در ذهنم هست و گاهی به کمک می‌آیند...